

سخن عشق حرام است بر آن بیهوده گو

که چو ده بیت غزل گفت مدیح آغازد

(سعدی)

شعله زار فریاد نخستین دفتر شعر است از خانم مهرانگیز اوحدی پژوهشگر و مترجم که به تازگی منتشر شده است. از ایشان، پیش از این شاهد ترجمه‌ها و مقالاتی پراکنده از جمله: ترجمه کتاب حکایت شعر رابین اسکلتن و مقالات زیبایی‌شناسی فلسفی جیمز آلفرد مارتین، رقص و دین جودیت لایته‌ها، موسیقی و دین ترالینگسون، پوشاک دینی در مشرق جان‌ای. وولمر و... بوده‌ایم. کتاب حاضر شامل ۸۳ قطعه شعر در قالب‌های کهن است که بیشتر آنها را غزل تشکیل می‌دهد. نام کتاب برگرفته از مطلع غزل شماره ۷۵ است:

شعر من شعله‌زار فریاد است

سرزمینی ز خشم بنیاد است

(ص ۱۱۱)

شعله‌زار فریاد سخن عشق است و شاعر این خصیصه را از ابتدا تا انتها صریح و روشن اعلام داشته است. اگر بر این باور باشیم که شعری توانسته است رسالت خود را به انجام رساند با هر دیدگاهی - عاشقانه، اجتماعی، سیاسی، عرفانی و... - و در هر قالب و شکلی مانع از این انتقال نبوده و کلام در بند واژه و تعبیرات کهن گرفتار نمانده است که نتواند حتی، نیاز شنیداری انسان امروز را برآورد، باید اذعان کرد که شمار قابل توجهی از اشعار این مجموعه به این نیازها پاسخ مثبت می‌دهد. شاعر در بیشتر اشعار، در یکی دو قالب نغز و دلنشین (غزل و مثنوی) برای رسیدن به زبانی تازه خود را آزموده و آنچه به حاصل آمده درخور توجه است؛ تعبیرات و اصطلاحات نوینی طرح افکنده شده است که ذهن خواننده را دائماً به خود معطوف می‌کند؛ این تعبیرات و اصطلاحات دارای نوعی بیان تصویری هستند، یعنی واژه‌ها در تصویر معنا می‌یابند که یکی از خصایص اصلی سبک تغزل است که بیشترین شکل را در این دفتر به خود اختصاص داده است:

با گیسوان شب غم پنهان ما مگو

آشفته تر مکن سحر بی‌قرار را

(ص ۴۲)

ذرات خاک رقص کنان در هوای دوست

با شعر آفتاب هزاران ترانه زد

(ص ۸۰)

اگرچه موج دلم بی‌قرار می‌لرزید

بنای یاد تو بر صخره‌زار محکم بود

(ص ۳۴)

درنمایه مفید شعر در جای جای دفتر عشق است و عاشقی، در اشعار عاشقانه لذاذذ حسی عمدتاً برجسته می‌شوند و به گونه‌ای عیان خود را می‌نمایند، اما با آنکه سطح شعر در این دفتر عاشقانه است، با دیدگاهی ژرف‌تر نگاه شاعر را به عناصر دیگر نیز درمی‌یابیم از جمله عنصر «زمان» که خواه ناخواه با «جاودانگی» از تباطؤ می‌یابد که خود زیربنای اندیشه‌ای اسطوره‌ای است. مطرح کردن ضمنی «زمان» در حقیقت نوعی واقعیت را به تصویر می‌کشد که واکنش خوانندگان در هر دوره از زمان و در هر مکانی در برابر آن همواره یکسان و پایدار است؛ کوتاه بودن عمر که اندوهبار است و آگاهی انسان از این حقیقت، فناپذیری و بی‌ثباتی زندگی که همگی در ارتباط با «زمان» و گذرا بودن آن مطرح می‌شود، نیز تجلی اسطوره در آن که از باورمندی‌های ناهوشیار و ناخودآگاه ذهن برگرفته شده است به یاری تصویرها می‌آیند و همگی در محور دید شاعر قرار می‌گیرند که نتیجه آن به دو شکل مشخص مطرح می‌گردد:

۱) به صورت «گریز از زمان» که وضعیتی است آرمانی. عاشق و معشوق همیشه می‌توانند در کنار یکدیگر باشند، بدون آن که ماهیت زمان و گذر آن درک و دریافت شود. همه لحظه‌ها ابدی است و نسبیت را بر نمی‌تابد و استحاله زمان و حتی مکان در این بخش همانگونه که در اسطوره مطرح است، بیان می‌شود:

نه خواب و نه بیدار و نه هوشیار

نه ساحل، نه دریا نه موج قرار

نه روز و نه شب یک جهان راز بود

در عشق از هر کران یاز بود

(ص ۵۹)

زمان ایستا و زمین خواب بود

شبستان ما غرق مهتاب بود

(همان)

•

بیا اندک اندک فراتر شویم

بر امواج هستی شناور شویم

(ص ۱۷)

۲) اعلام و اعتراف به این آگاهی اندوهبار (کوتاهی

عمر، شتاب لحظه‌ها و...).

شاعر در این بخش واقعیت نسبی موجود در زمان و مکان را دریافته است و آن را به صراحت بیان می‌کند، مخاطب را هشدار می‌دهد، او را به غنیمت داشتن لحظه‌ها و استفاده از آنها وسوسه و ترغیب می‌کند و کوتاهی عمر را به تصویر می‌کشد:

ما مانده‌ایم و قصه اسطوره‌وار مرگ

کو خود فراز هستی بی‌اعتبار ماست

(ص ۸۴)

•

در داغگاه گردش شبها و روزها

دریای عمر ماست که تبخیر می‌شود

(ص ۱۲۴)

بمان شب دراز است و دیراشنا

می‌داند که فردا نماند به ما

(ص ۴۷)

•

که این واپسین لحظه همت کنیم

زمان را بدزدیم و قسمت کنیم

(ص ۵۸)

•

بیا دست در دست هم بی‌صدنا

بچینیم این واپسین خوشه را

(ص ۱۸)

اینگونه است که در سرتاسر دفتر به شبکه‌ای کلامی برمی‌خوریم که حاگی از درگیری پی‌گیرانه ذهن شاعر با گذر زمان، کوتاهی عمر، ابعاد زمان و مکان و مضامینی از این دست هستند و از آنجا که هر شعری با لذات در خود دارای نوعی تجربه است، برای درک و دریافت این تجربه از سوی خواننده و درحقیقت برای رسیدن به نوعی کشف وحدت - که هدف اصلی شعر

هنگامه آشوری

سخن عشق

است - تا جایی که به عنوان جزئی از یک کل بزرگتر مطرح شود، خواننده نیازمند تصاویر و نمادهایی است که منظمأً تکرار شوند و تصاویر مشابه اما تازه در کلام را ارائه دهند که این تصاویر در چارچوبی نظاممند خواننده را به ناخودآگاه شاعر رهنمون می‌شود؛ و از جایی که شعر همواره عکس‌العمل احساسات شخصی است و ارزش‌های آن را ماهیت عواطف مطرح شده در آن تعیین می‌کنند، این شبکه کلامی می‌تواند ما را به این ماهیت عاطفی رهنمون شود. حال این ماهیت می‌تواند از طریق رها ساختن عواطف یا گریز از عواطف باشد. واژگان مرتبط با شبکه کلامی موجود در اشعار از این دست‌اند: زمان / سالی که رفت / خواب زمان / نبض روز و شب / شب سیاه زمان / شمع هستی / ایام رفت / واپسین لحظه‌ها / چرخ زمان / سیاهة تقدیر / دیر شدن زمان / سالی که رفت / گام غروب و...

با نگاهی گذرا به این گزینه‌ها درمی‌یابیم که عنصر مسلط این دفتر «زمان» و متعلقات آن است تا آنجا که رد پای اندیشه‌های اسطوره‌ای و فلسفی مربوط به زمان و ادبیت و درک لحظه‌ها به خوبی مشهود است:

ما ایستاده‌ایم و زمان دیر می‌شود
مبهوت خویش و آینه‌مان پیر می‌شود
(ص ۸۸)

بسا روزهایی که بی‌کام رفت
پشیمان نشستم و ایام رفت
(ص ۴۷)

چه خوش دمید به باغ زمان گیاه گناه
وگر نه نقش زمین رنگ برگ و بار نداشت
(ص ۴۱)

دیگر از ویژگی‌های این دفتر آمیختگی مضامین با

تصاویر طبیعت است، طبیعت همانگونه که هست، رنگارنگ و جذاب در واژگان راه می‌یابد و همچون کهن الگویی فراموش شده در زندگی ماشینی انسان امروز دوباره جان می‌گیرد و عطر و بوی جادویی از یاد رفته را فریاد خواننده می‌آورد:

شبی مست و گلزار شب خوابناک
زمین خفته در عطر نوشین تاک
سمن بوی گیسوی شب، بافته
گل عشق در باغ بر تافته
(ص ۵۶)

برگ شقایق لب تر می‌گشود
بوسه ز باران سحر می‌ربود
(ص ۱۰۵)

چون آفتاب پهنه صحرای صبح را
با خوشه‌های نور هماغوش می‌کنی
(ص ۳۱)

شب در سکوت ماه به جولانگه خیال
افسون عشق، هاله پندار می‌شود
(ص ۶۵)

«ارزش‌گذاری‌ها» یکی دیگر از خصیصه‌های شعری این دفتر است، زندگی می‌جوشد، گل و گیاه و عشق به طبیعت در کنار آن و معشوقی که خود دستمایه این همه شوریدگی و تصویر قرار گرفته، از سوی شاعر با نگاهی مطلق نگریسته نشده است. چنانکه ارزش‌ها در ورای یک عشق تک‌بعدی پنهان نمی‌مانند دیگران نیز به چشم می‌آیند و ارزش‌ها و یادشان گرامی داشته می‌شوند که جوهره عشق نیز همین است: عشق به انسان. غزل‌های شماره ۶، ۳۳، ۵۱ و مثنوی شماره ۴ اشعاری از این دست هستند.

وفور تلمیحات و جایگیری به جا و زیبای آنها در جای جای اشعار اشرف و همزیستی فکری شاعر را بر احوال ایشان نمایان می‌سازد:
یا سخر اهورایی خورشید سحرگاه
اهریمن شب خوی سیه کار شکستی
(ص ۸۵)

از پا فتاد و شکوه برآورد رابعه
کای دوست در مرام تو با دوست این کنند؟
(ص ۹۸)

عطاروار عطر بهاران عشق را
بر برگ هستی باغ زمانه زد
(ص ۸۰)

مجنون چه زار در دل تاریخ می‌گریست
صحرای شب حکایت لیلا گرفته بود
(ص ۲۵)

سودابه‌وار در پی یک جرعه خیال
خون در شراب سرخ سیاوش می‌کنی
(ص ۱۷)

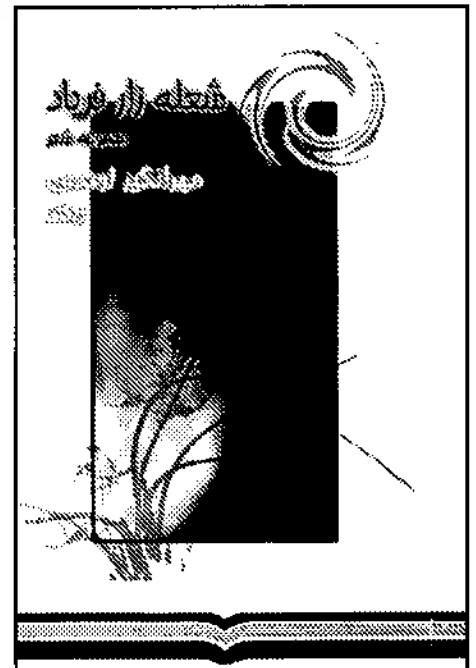
در این میان شعری بلند در قالب مثنوی برای فرزند سروده شده است که شاید بتوان بر آن نام «مادرانه» نهاد. مادرانه‌ها همچنان که از نامش برمی‌آید، اشعاری کاملاً زنانه هستند و شاید به همین دلیل با سرزمین، خاک و طبیعت پیوندی عمیق دارند و نهاد این اشعار همواره آن است که در ستایش یا نکوهش یا در مقام اندرز و پند به فرزند، این مفاهیم (خاک، زمین، فرزند، طبیعت) یکی انگاشته می‌شوند و عشق به آنان در دفاع از آنان متجلی می‌شود:

نهال تو و خاک این سرزمین
چو آب و گلی درهم آمیخته است
مبادا که با سردی و سرکشی
فروافکنی دامن خاک را

تو مانی و این آفتاب بلند
تو مانی و این بستر عطرخیز
تو مانی و این قله‌های سترگ

سرافراز تا دامن رستخیز
(صص ۱۱۷ و ۱۱۸)

و آخر سخن آن که این نوشته بشارتی است بر دفتری استوار بر اساس الگویی کهن که با توانمندی‌های شاعر در نوآوری‌های انسان معاصر طرح افکنده شده و در قالب سروده‌هایی نیک در اختیار خواننده قرار گرفته است.



شعله زار فریاد

مهرانکیز اوحدی

نشر نوید شیراز، چاپ اول، ۱۳۷۹